

ماریو بارگاس یوسا

نامه‌هایی به یک نویسنده جوان
«متن کامل»

ترجمه

رامین مولایی



انتشارات فرهادیه

فهرست

۹	مقدمه
۱۳	نامه اول: مَثَلِ کَرَمِ کَدُو
۲۹	نامه دوم: کاتوبیلیپاس
۴۱	نامه سوم: فریبایی
۴۹	نامه چهارم: سَبک
۶۳	نامه پنجم: راوی، فضا
۸۵	نامه ششم: زمان
۱۰۳	نامه هفتم: سطح واقعیت
۱۲۱	نامه هشتم: چرخش و جهش کیفی
۱۳۵	نامه نهم: جعبه چینی
۱۴۵	نامه دهم: داده پنهان
۱۵۹	نامه یازدهم: ظروف مرتبطه
۱۷۱	نامه دوازدهم: ختم کلام
۱۷۵	نام‌ها و آثار:

۱ مَثَلِ كِرْمِ كَدُو

دوست عزیز:

نامه‌تان هیجان زده‌ام کرد، چرا که در آن، خودم را در سنین چهارده پانزده سالگی دیدم، در آن روزهای تاریک و غم‌زده لیمای دوران دیکتاتوری ژنرال اودریا^۲ که با درونی مشتعل از رویای این که روزی نویسنده شوم، نمی‌دانستم چه مراحل را باید طی کنم و از کجا و چگونه قریحه و استعدادی را که چون نیرویی بالقوه و سرکش در خود احساس می‌کردم، به فعلیت درآورم، نیروی نوشتن داستان‌هایی که خوانندگان شان را، همچون خودم به هنگام خواندن داستان‌های نویسندگانی چون: فاکنر^۳، همینگوی^۴، مالرو^۵، دوس پاسوس^۶، کامو^۷، سارتر^۸ که در آن دوران ایشان را در معبد شخصی‌ام می‌نشاندم،

1. LÍma 2. Odría, Manuel Arturo 3. Faulkner, William

4. Hemingway, Ernest 5. Malraux, André 6. Dos Pasos, John Roderigo

7. Camus, Albert 8. Sartre, Jean-Paul

مات و مبهوت کنند.

خیلی وقت‌ها به سرم می‌زد تا به یکی از آن‌ها (آن زمان همه زنده بودند) نامه‌ای بنویسم و درباره این که چگونه می‌توان نویسنده شد، راهنمایی بخواهم. اما هرگز جرأت نکردم! از سر خجالت یا شاید به خاطر همان خودکم‌بینی مفرطی که گریبانگیر بسیاری از استعداد‌های جوان در کشورهای است که ادبیات برای اکثریت مردم‌شان کم‌قدر است و تنها در حاشیه زندگی اجتماعی جریان دارد آن هم درست مانند فعالیتی زیرزمینی!

البته شما حالت درماندگی مرا تجربه نکرده‌اید چرا که برای من نامه نوشته‌اید و این شروع خوبی برای پیمودن راه پر ماجرابی است که مایل به درک و تجربه اش هستید و هر چند در نامه‌تان ابراز نکرده‌اید ولی اطمینان دارم توفیق وشگفتی‌های زیادی از آن انتظار دارید. اما به شما یادآوری کنم که نه خیلی به موفقیت‌تان مطمئن باشید و نه آن را دست نیافتنی و خواب و خیال بیندازید. اگر پشتکار داشته باشید، بنویسید و منتشر کنید، هیچ دلیلی وجود ندارد که به موفقیت دست نیابید و خیلی زود از جایزه‌ها، اقبال عمومی، فروش بالای کتاب و اعتبار اجتماعی نویسنده‌ای شهیر بهره‌مند شوید، البته این قاعده‌ای قطعی نیست و ای بسا کسانی که بیش از دیگران در پی رسیدن به این موفقیت‌ها هستند، کمتر آن‌ها را بیابند و همین کامیابی‌ها نویسندگانی را که اهمیت چندانی برای این ظواهر قائل نیستند احاطه کرده، برایشان دردسر ساز و ملال آور باشند. در واقع گروه اول این حرفه ادبی را با حرص شهرت و کامیابی مالی اشتباه می‌گیرند و همین اشتباه نویسندگان خوبی (شمار زیادی) را از

پرداختن و خدمت به ادبیات ناب بازداشته است. پس این دو، مقوله‌هایی بسیار متفاوت‌اند.

شاید ویژگی اساسی ذوق ادبی این باشد که صاحب اش به عنوان بهترین تاوان، قریحه اش را به کار گیرد و این خود بسیار بسیار برتر از تمام کامیابی‌هایی است که می‌تواند به آن‌ها دست پیدا کند. یکی از باورهای خدشه‌ناپذیرم در میان انبوه تردیدهای که در مورد استعداد ادبی دارم، این است که: نویسنده نیک می‌داند نوشتن بهترین امکانی است که می‌توانسته برایش به وجود آید، چرا که نوشتن برای او برترین شیوه ممکن زیستن است، آن هم با نادیده گرفتن همه موقعیت‌های اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی که از طریق نوشتن می‌تواند نصیب اش شود.

به نظر من استعداد، شرط ضروری صحبت درباره مسئله ایست که هم مورد اشتیاق و هم سبب تشویش شماست: «چگونه می‌توان نویسنده شد؟». البته این مسئله‌ای اسرارآمیز و پُرابهام است. اما این همه، مانع تلاش برای تشریح منطقی آن نیست، آن هم به دور از تمامی باورهای فخر فروشانه اسطوره‌ای و نیز هاله تقدسی که رومان‌تیک‌ها به گرد آن می‌کشیدند و نویسنده را برگزیده خدایان می‌شمردند، موجودی نشان شده‌ی نیرویی مافوق انسانی برای تحریر کلمات الهی و بی‌ذره‌ای اختیار که به طفیل همین ارتباط با «جمال متعال» به جاودانگی دست می‌یابد.

امروز دیگر هیچکس از قریحه ادبی یا هنری برداشتی این گونه ندارد. اما با وجودی که تعریف ارائه شده از آن کمتر از پیش غلوآمیز و آلوده به تعصب است، ولی هنوز هم مسئله‌ای بغرنج و